بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه هرگاه کسی خواهد باجرار یعنی بحول وقوه خود از خدا چیزی بگیرد
مشرکست و داعی و متوکل نیست بجهة انکه خود را سبب وصول
بمطلب خود کرده است و حال این شخص با حال متوسلین باسباب
دنیا تفاوت ندارد بجهة انکه گفته است که بخودی خود فلان چیز را از
خدا میگیرم پس خود را سبب حصول ان مطلب کرده است من دون الله
و هر کس که چیزی را سبب چیزی بداند من دون الله ان مشرکست و متوسل
و متوکل نیست و متوکل بان چیز است نه بخدا بخلاف مؤمنین که باحدی
غیر از خدا متوسل نیستند بدانکه اختیار عالم طبیعت بدست انسان است
و انسان مختار است چنانچه انشاء الله عنقریب ذکر کرده خواهد شد پس
هرگاه انسان باسباب دنیا متوسل شود بشرط انکه در ان اسباب
نقص و خلل نباشد البته بمطلب خود میرسد چنانچه ابن ملجم ملعون بشمشیر
برنده واقف متوسل شد و حضرت امیر را شهید نمود کسی نفی قدرت
خدا نمی کند اگر خدا میخواست که حضرت شهید نشود البته شمشیر ابن ملجم ملعون
سران حضرت را نمی برید چنانچه کارد حضرت ابراهیم علیه السلام گردن حضرت

اسمعیل

اسمعیل ع را نبرید اما نظر بانکه قرار خدا اینست که رجوع باین عالم نداشته
باشد و کسی را بقهر و جبر بر کاری نوارد و از کاری بجبر و قهر منع ننماید
انسان بهر سببی که متوسل شود بشرط صحت ان سبب البته بمقصود میرسد
مثلا اگر کسی در موسم باوجود ناخدای کامل و صحت کشتی و وجود جمیع اسباب
عبور از دریا بدریا داخل شود البته از دریا انشاء الله صحیح عبور میکند و خدای
عالم بدون جهة بجبرئیل نمیگوید که برو و کشتی ایشان را غرق کن و انچه
مذکور شد قراردادی است که از ازل قضای الهی باین جاری
شده است که در دنیا خدا و ملائکه و اسمان و زمین تابع انسان باشد
لیبلوکم ایکم احسن عملا ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی بکف اری و بغفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمان
بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری چنانچه حضرت
موسی و بیمار شدن ان مشهور است که عرض کرد که مرض از تو است
و دوا از تو و شفا از تو رجوع بطبیب ضرور نیست جواب فرمود
و میخواهی قضای مرا برهم بزنی برو پیش طبیب و اگر انسان خواهد

خدا سرمکاران عالم است انهم یکیدون کیدا و اکید کیدا نمرود مردود باتش متوسل شد لجاجاً و عناداً و حضرت ابراهیم علیه السلام بخدا متوسل شد و خدا را حاضر و ناظر دید چنانچه جبرئیل علیه السلام در حین انداختن آنحضرت در آتش بآنحضرت نازل شد و گفت کاری داری بگو حضرت فرمود بتو نه گفت عرض داری بکن تا بخداوند عالم عرض کنم جواب فرمود می بیند که نوا امد که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم اما اگر مستضعف باسباب دنیا متوسل شود و از خدا غافل باشد بمطلب خود میرسد و طایفه دیگر هستند که با وجود دعا و توسل بمسبب الاسباب توسل باسباب بر دارند مثل دو زره پوشیدن حضرت پیغمبر صلعم در جنگ احد و این طایفه البته بمطلب خود میرسند با ثواب آخرت بجهة توکل بخدا خدا قطع تاثیر اسباب ایشان عمدا نمیکند چنانچه در اتش نمرود کرد و بجهة توسل باسباب دنیا اعمال ایشان موافق قضای خداست و قضای خدا را بهم نزنند که باعث عدم حصول مطلب ایشان شود مثل خواهش حضرت موسی علیه السلام در باب شفای خود پس رشته اسباب و مسبب را نگسلند با توکل زانوی اشتر ببند

باسباب دنیا متوسل نشود و بدعا و توسل بخدا بمطلب برسد در اکثر امور محال و در بعض عسر الحصول است و اگر قضای الهی در ازل باین طریق جاری شده بود که مردم باید بسبب مطالب خود برسند محال بود که احدی بمطلب برسد بواسطه توسل باسباب دنیائی مگر بدعا و توسل بخدا و بیان این مطلب آنست که اگر کسی خواهد در مطلق باسباب دنیا متوسل نشود و جمیع امور خود را از خدا بخواهد محال است که خدا اجابت کند دعوت او را بجهة آنکه اراده کرده است که قضای الهی را بهم بزند چنانچه در قصه موسی علیه السلام گذشت مثلا بخواهد که بدون خوردن سیر شود و بدون دیدن بو بفهمد و بدون راه رفتن مسافت طی کند و بدون جماع لذت ببرد و علی هذا القیاس کیف یمکن الوصول بالمطالب بدون التوسل باسباب دنیا و الدعاء و التوسل الی الله ایضا سببان من اسباب الدنیا لانهما وجدا فی الدنیا فهما من اسباب الدنیا و همچنین هر گاه کسی بخواهد که عناداً و لجاجاً مطلق بخدا متوسل نشود و جمیع امور خود را بسبب توسل باسباب دنیا تحصیل نماید محالست که بمطلب برسد فاذا دو یکیدا فجعلناهم الاخرین

تمام

والاشتر میرود بانقضای کلا الشرطین او احد الشرطین بعد از تمهید
این مقدمات بدانکه یکی از اسباب دنیا چنانچه مذکور شد این است
که شخص خواهد بحول و قوه خود از خدا بدعا چیزی بخواهد یا توسل
باسباب دیگر دنیا که ان چیز مثلا از خدا مال بسیار خواهد با وجود
کسب تجارت یا زراعت مثلا دعای بسیار هم بکند و بگوید که از خدا
مال بسیاری بکثرت دعا میکنیم نه از این جهة که ماموریم بدعا بلکه از این
جهة که طالب مالیم و طبعم مایل بان است و مذکور شد که این شخص مشرک است
بدو معنی اول انکه عبادت خدا میکند بجهة خواهش که غیر از خدا است
چنانچه مرائی و بت پرست نماز می کند از برای غیر خدا دوم انکه
خدا را یک سبب میداند و خود را سبب دیگر در حصول مطلب
خود اما مومنین که متوسل باسباب دنیا می شوند از این حیثیت است
که ماموریند متوسل باین اسباب والا هیچ سببی مستقل فی نفسه
نیست هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء محیط
پس شخص مشرک نه کمند را کسی توهم نکند که بجهة شرک مذکور بمطلب خود
نمیرسد البته بلکه گاه باشد که بمطلب برسد و گاه باشد که نرسد

وظن رسیدن

هو ما علی مرد

وظن رسیدن غالب است بجهة انکه متوسل شده است بهر سبب
قوی اول خودش که یکی از اسباب است که اسباب دنیوی باشد
بجهة انکه جمیع کفار و مشرکین و مستضعفین اول بخود متوسل می شوند
بجهة انکه دفعه میگویند فلان کار را خواهم کرد و از برای رفع این شرک
ایه استثنا نازل شده و با وجود شرک مطالب ایشان مقرون بحصول
می شود بجهة انکه تقدیر ازل این است چنانچه پیش گذشت دوم توسل
بسبب دیگر که زراعت باشد سیم توسل بدعا و سوال از حضرت
جواد کریم که اعظم اسباب است اما از برای این شخص اگر مطلب حاصل
شود یا نشود ثواب اخروی مطلقا نیست یعنی از این جهة که دعا
بجهة مطلب مذکور کرده است بجهة انکه دعا را از برای خود و حب الشهوه
و خواهش خود کرده است نه از برای خدا و حب الله فرموده خدا اگر
خدا مطلب را برآورد توقع نیست و حال انکه او را بر خدا حق
نیست و اگر بر نیاورد که موافق حکمت و عدالت کرده بخلاف
مومن که دعای ان حسب الامر داعی است لا بنفسه و النجابت
ان حسب الجزای استجب لکم است پس تخلف محال است

…مرد مشرکیم باعث دخول آن در آتش نمی‌شود بلکه باعث
…ی می‌شود در آخرت یعنی آنکه شرک دو قسم است شرک
…ث عذاب ابدی است و شرک خفی و امر ایشان بدست
…به کنند و با وجود آنکه نفوس قویه قادر بر رفع اثر اسباب
…د بر حصول مطالب خود بدون سبب هستند اما نظر باینکه
…ی الهی از ازل این بوده است که باید این عالم عالم اسباب
…سبب کاری کرد لهذا در امور خود متوسل باسباب می‌شوند
…باینه و قضای خدا را بهم نمی‌زنند و در بلایا و محن صبر می‌کنند
…مل میکنند و حال آنکه از باطن مطلعند پس ایشان را
…بر می‌نامند و اجرهای عظیم جسیم در آخرت بایشان
…ند چنانچه اهل کوفه بحضرت امام حسین ظاهرا اعراض
…ند و خواهش رفتن آن حضرت را کردند بکوفه و حضرت
…از باطن قبول دعوت ایشان نمود و دید آنچه دید
…ر به بلا صبر کرد و حال آنکه بتقریبی می‌توانست اجر را
…ی نگذارد و متوسل باسباب ظاهر شد که حرب و جدال

باشد

باشد و نظر باینکه دست مبارکش از اسباب ظاهری دنیا کوتاه
و منقطع بود و اسباب غلبه از برای خصم که کثرت عدد بود باشد
جمع بود لهذا مغلوب شد و صبر کرد و هر وقت که در حین حرب
آثار غضب در خود مشاهده می‌فرمود می‌یافتند که اگر باین حال باقی
باشد اثر از جن و انس نمی‌ماند بزرگی خدا و ذلت خود را در پیش خاطر
مبارک رسانیده می‌فرمود لا حول و لا قوة الا بالله یعنی هر گاه مرا حول
و قوه هست از خداست و اگر خدا نخواهد من نمی‌توانم خواست پس
خشم و غیض من بیجاست من با وجود خدائی بنده‌ام و اگر بنده نبودم
خدا می‌بودم بتو هم خدائی دست از بندگی بر نمیدارم خدا با وجود
قدرت و قوة حاضر است اگر بخواهد دفع این‌ها می‌کند پس چرا
من باید اظهار قوة نفسی و حول و قوة خود بکنم تا آنکه مثل صاحب
حوت مخاطب بخطاب لا تکن کصاحب الحوت باشم پس بقوة
امامت جنگ نفرمود و رضا بقضا داد و بدانکه توسل باسباب
ثلاثه بلا خلاف مورث حصول مطالب است اول توکل دوم دعا
سوم توسل باسباب دنیا سیم دعا و توکل باید شرک در یا و شرط

هو یا علی مدد

و شرط اخیر باعث تحتم تأثیر است والا در شرط اول غالباً موثر است
و به نحو توسل باسباب دنیا ذی مراتب است مثلاً از برای رفع
ریاح بارده اهل جزر است و اهل در ولایت هند است اما اهل
اصفهان در تحصیل اهل باید سفر بحر و بر کنند و سفر مذکور موقوف است
بتحصیل اسباب بسیار مثل آهن و آهن کرونی و امثال آنها و اگر
یک نفر در حلیق بیمار خواهد این اسباب را مهیا کند محال است
اما نوع انسان بتدریج این اسباب را مهیا کرده است و اهل را
در جمیع ولایات برده اند و الحال موجود است و همچنین جمیع احتیاج
دیگر اما اگر کسی خواهد در زیبق راه رود یا وجود یا چیزی به بیند
با وجود چشم انسان است و بعضی از مطالب است که تحصیل
سبب آن در کمال اشکال است بلکه قریب بمحال است مثل سفید
کردن زنگی و صحت کور و کر مادرزاد و احیای اموات و سبب
این امور نفوس نفس فقط است و اسباب دنیا را در آن دخل
نیست اما زراعت مثلاً باسباب دنیا و توکل و دعا موجود می شود
اما حصول مطلب و وسعت رزق و ادای دین به توسل باسباب

دنیاست

دنیاست بشرط آنکه آن سبب موصل بآن مطلب باشد یا دعای
بی ریا موجود می شود و تحصیل مراتب اخروی به تهذیب اخلاق و متابعت
شرع پیغمبر موجود می شود و تهذیب اخلاق به تبدیل اعراض بدنی میسر
می شود مثلاً انسان صفراوی المزاج بد خلق است یعنی سریع
الغضب است و علاج آن برفع صفرا است با دویه رافع
صفرا و تحصیل خط مثلاً بکثرت مشق است و حصول سلیقه باعتدال
مزاج دماغ است و اعتدال مزاج دماغ بدوا و غذا میسر است و تحصیل
علم بکثرت درس است و کثرت محفوظ و حفظ فرع یبس دماغ است
و آن بدوا میسر است و علی هذا القیاس اما آن نوع واحد است
و اختلاف آنها باشخاص است و اختلاف اشخاص بعرض است
و عرض ممکن الزوال است و نسبت فاعل بجمیع خلق مساوی است
پس بلا اختلاف از دعای بی ریا و توسل باسباب دنیا امور
متعارفه مشهوره مثل ادای دین و وسعت رزق و تحصیل
کمال اخروی و دنیوی ممکن است بدانکه اختلاف اعراض
اشخاص انسان منوط بغذا و دوا و سن و فصل و مکان و زمان

ومی‌سعت و انعقاد نطفه این است و حقیقة تاثیر از آباء
این است بدانکه تحصیل قوت بتوسل بخدای شود و قطع نظر
از جمیع ماسوالله و حفظ اسرار الهی و کل از اسرار الهی این است
که قضای الهی را بهم نزنند مثلا اگر پیر مرد صاحب قوة بجهة
سببی از اسباب مردان را بقوت نفس برهم بکنند و رضا
بقضای خدا باشد تا کسی در نفس آن این صفت حاصل نشود
محال است که صاحب قوة نفس شود بجهة آنکه عبد من حیث
انه عبد الله قوة نفس دارد و تا که بنده خدا شد باید خلاف
رضای خدا نکند و رضای خدا در این است که این عالم با اسباب
باشد پس صاحب نفس اسباب عالم را بجهة قوت خودش
برهم نمی‌زند و رضا بیرون نمی‌شود چون اسباب مروت
آن جمع است و را هم آمده است مگر کارهای عظیم مثل اظهار معجزه
و کرامت و در بعضی جاها منحصر میدانستند حصول مطالب را
با اسباب دنیا و بالمره از سبب الاسباب غافل می‌شوند و نشده اند
و بدانکه بعضی از مطالب است که بخصوصه بشرع شریف امر

بسم الله الرحمن الرحیم

در خبر است از امیر المتقیان صلوات الله علیه که العشق افضل العبادات ایزد را عبادات
نه ده است یکی [illegible] عشق محبت [illegible] است انما محبت [illegible] عشق
شرع [illegible] شرع [illegible] خارج [illegible] شرع فرع عشق است عشق اصل شرع است اگر
عشق نبودی شرع و تکلیف نبودی چه تکلیف از است [illegible]
[illegible] چه [illegible] [illegible] است
چه [illegible] [illegible] تحریف
فرع عشق است [illegible] عشق [illegible] عاشق [illegible]
[illegible] هم [illegible] و دعوی محبت کند
[illegible] عجب است [illegible] عشق [illegible] علیه السلام فرمود
اول [illegible] اول [illegible] محلوق اول عشق است [illegible]
[illegible] غلط کرده عشق است [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible] شرع [illegible] [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] محبت [illegible] عشق [illegible] عشق است [illegible]
[illegible] اول [illegible] حقیقت که [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق از همه عاشق است [illegible] محبت [illegible]

پرده عفاف و عصمت شده تارک حظهای دنیا کرده طالب نعیم عقبی بود مسلمان نفس بر شرع اگرچه گهی افتد
کام نفس کند اگرچه بر او بر دو کوه نه نماز نه روزه که فرائض نه نماز نور عشق شد فجور و فسق است
و گو عشق خوانند و صد فسق داند و اگر حاصل شد عشق با فسق صورت است عشق را در حقیقت فضیلت
ما عشاق را عشق چه جمال آدم شیطان چه دارد هر که را عشق جم فرمانی نمود
طالب شرع که نام کفر را در آن رکن شرع نهد است محبت است لکن همه ارباب چه آدم را که
از جانب او باشد هم آن عشق است و صد بار خانه این فسق است و نه شیطان آن فرق تسبیح و فال کند
این شرح حلال و حرام فحاکمه عالی نخستین دعوی معرفت دارد گوید شرع بنهایت کمال است و عقید
سه راه طالب و توحید مقام کفر هم ایمان باشد بر حق بسته علیهم کمال باشد آدم ابلیس آن
اکثر است و هر که را باد و عشق جنگ شد معاذالله ادهم خرافات است عشق اگر موجب قربت باشد
ترک آن سبب قربت نباشد گرد شرع اگرچه است متابعت آن که است در سینه علیهم العلم نفس
این قدر را اگر باشد اگرچه آن اخراجه مقام محمود است چگونه و آن سینه که سرور صحابه است هر راز
رکعت نماز نکردی اگر شرع ساقط هر باشد راه باطل حقیقت در سالک باطن اسرار شرف اسرار
و تارک نماز محرم راز است اما آن که علیهم السلام بیاده حج نیز کرده تو نادان که حج راه کج است
و نماز فعل لغو و روزه کار راهی در روزه تا آن سیری و خلاف مقصد رهی و جهان مقصود خداه
دنیا خبری در شام هم و آینه حلبی در مصر و شتر مصری در روم راه اگر راه باشد راه حقیقت
جاهی را از باطن و آگاه کیست کر ما در بیت بیان در بهار باز نالد کاه از رفتن از قطار
شرع صراط حق است و جهان طلب کردن توحید نفی کاره است تو زخم کار که در حرم نخوت گفت
الکبیر

و مظهری فسق داری و عشق دانی زهر است و شهد خوانی آخر ای بی‌خبر آن جه تعالی است که تو نا
حق و باطل یکی باشد اگر عالم خلق است سنم در آدم دولت قربت دیده و بهمین نکته بعد ان منصب
علم الاسماء یافته این هرای فاخره منهاده اگر عالم امر است آن نیز معنی این عالم باشد و هم صافی با صورت
مطابق است و باطن با ظاهر موافق اگر تعالی است باشد بنا کشته طلب دار و غیبت و جوهر انکار جه
فاحش از بکر عمار ماننده چه هرچه در انجا از آسته اند نخست در انجا خواسته اند اگر گوید تحقیق اسرار
برجوه توجه نیابم اگر گوید خواسته اند و لکن انکار یک حقیقت باشد و انجا هزار ان صورت او کاین
جمله جامع مراتب خود باشد منی احمد صد و جامع جمیع افراد وجود است و جمع این همه ذات
انتشار کرامات پس جایی که کلمه حق و باطل کفر و ایمان زشت و زیبا در هر مقام محجوب از هم جدا باشد
و فرا تر ازین معاملات نقام در نیست و تو گوئی انکار خط و صواب آن یک و لوای سید عشاق سلوک
این مرج کان گذار و مارست آن در نشت نفی کار باشد چه حق است اولی علم که از شه تحلید و پس از
برزد و هم دانه نرود عقب انجام هر بخود را بهانه باز ان اراده دیار و ترا داده او
تا گم را باهم سوی نیاز خواهش در آن دست نهاده گردن آن نیست که آنکه لیکه برهنه است که اگر ادی
بوجود برمده او مشهدی شهید او عین شهید جمله با وجود گشته هیچ جاه او وجودی نتواند داشت
پس تو دانی گفته ای همه مهرومانه و او برجه جاه جاه ارشاد هر گفت جاه عارف اگر گوید
بلند انکار کلمه زکنه چه کند بدلاغ غیر فاش هیهی را دیدم جای که محو جمیع گروه در غیر
سخن گفت و کان الله و لم یکن معه شی جاه گفت ای جاه غیر اطلاع نشیند و هر کان الان کما کان

سرگران بوجهی باشد مگر دیگری فراو جهی دارد درویشان را با او وجه است درشان را با اولوبرت
آسان کرده این درهدی تا چند زنی ناله واین جخری تا کی تحت وفوق جمله تخر دو غم درانده
و بتحفه رخام کند درشته رادام نهد بهوش باش اگر در راه شرع باباس عقدت بمقام حق تواند رسید
از کرداب فسق باشکسته پاره جهدی سا حل نجات تواند رسید اگر شرع کیفیت قید باشد فسق از آن
بهتر ملولانه بود ورسوا از بادسا برتر ملولانه نشست مردم برصفت کاروان اند شرع جاده ای کن
وعان ایزد ها مقصد ومقصود سیر علیه السلام قافله لدی و منازل وحجابها راه اند عقد چراغ
و راه از جاه باشد عشق آن حبشی ... ساللک با اتفاق عقد واو عشق شرع حاصل شود
وعنای ذوالات بسر دیحت بسکه وان علات حسنه الکه بشر ملجوه است ومحبت بسر ملحود وقدم مرد
نکشتر می نهد وطاقت زود تر بکند از تو تا حق صد هزار آن منزل است هر قدم صد هجر تو
بیا انهر کار لک هر صاحب عقل بنوی عاشقی عشق را از عقدی باشد برتری آن دیده است
لیک او با چشم روشن برد چشم جان بیا باشد جو تعقب کر تو بنهری زار برخوان زلفی
نور عقل تو نیست عقدا ابیا اطهار را عقد آن شرع خدا شرع باشد شرع راه کوی شاه
جز و راه قرب شیطان روشن اگر شرع را کیرد رهزان عشق است بر راه خلق انکه شیطان کوید
عاشقم با که ورا فاسق است واگر جوان تو یک فیصله را آتش بهزار فیصله زند واگر جوان
تو جا هی را هزار مسلم کاه درانداز کرک مردم خوار از دیده لب بخور مبادا از درس دوا
بسیار تحت نفس دیدم در تابع هوس شده بسیار مرد خدا دیدم از نفس هوا گشته بسیار عام
ودستار دیدم در کرد خمار مانه حکایت آن یعنی طریقم هیچ از فظ ... دفتر یار
رحیل بستیم تر موافق برنگ رفیق او بنیار و ... الفاقا چنانکه ... را
جمعه

افتد روزی حلال معهود بر سال باشد خادم حرام جوجه گاه کرد سفره بگسترد و طبقی برنهاد
درویش خسته و گرسنه چون طعام بدید آستین برافراخت و دستان تا مرفق فرو برد
گفتم ای درویش ... دلا در لقمه حرام است گفت خاموش سفره پر درویش و معده تهی کرامتش

سفره رنگین و پر طعام بود گرسنه را نیست حرام بود
شوخ شیرین مجلسه جمع رطب گرفت مرد درویش هوا غرب گرفت
کل عبارت و برخ دیگر زاد زهر بکبار و جنگ ریل بردار

من فارغ از تحفه و خام تو غافر و رقیه حلال و حرام ... سالک ... بمقام توجه رسیده باشد
و تقلید جمله ... این حرامم از دنیا صواب آید بهم بر آمدم وردی از وی بگردانیدم و سیاست
گفتم و از ... کناره گرفتم سالی دیگر درویش قبای شرکی در بر کرده و کلاه تتری بر سر نهاده در
زمره اصحاب دیوان در آمده و جمعی از وی بظلم برخاسته و بمصادره و عتاب سلطان گرفتار
افتاده و محنت و تشویش داد خواهان بگردش از پس و پیش این یکی بهم خواهد آن یکی زر
سحر این زکات و آن از خر آن تسخر همی زناد تیز وان دگر بانگ بر او ستمگر
این ها مزه انجیر و بار رشوه بار خورده بیرار وان رنج کشته گرد ... برده
آنچه بگرفته زشهر و زرد بر حالتش ترحم آوردم و پیش رفتم و گفتم این است آنچه
و عطا ناصواب است ... در تو ... کفت ... طمع خام ... غوغای عام ... مطالبه سلطان
مرحمت عطا در سلطان گشته و عمارت سرای وسیع عمارت سرای سقیم در ... کنند
مظلوم ... از ناکردی خویش اگر بسته تهی کند آنجا نمود که از مجلس بیجا با اهلی
کنده کنند سبحان الله ... و ... چنین کنند وای بر اسرار خلق ... حجاب دلی ... باشند

رحمت بر عجب زرق ایشیخ خرقی بگذار و دام آن فرد طریق کبر و حجاب نفس امروز
از حجاب این هوس هزار بار قطع بیشتر باشند و بعضی کمتر و غالب آفة و آنان از کبر نفس موهوم
نگیرند و اینان بصر بهره معلوم نشکرند مسکین طلا نوا و همه عمر روی مردم ندیده و نام کرم
نشنیده و با خرقه فقر و لقمه نیاز و صلات بجایز و صدقات بخایز عیش کرده و عجب از این
بر تبه رهد و لا زردا بمطرفه رسد عجب نیست و این طمع حقیران [illegible] و فر
در طیله وزر در قسمیاه کریا لمهر [illegible] کفتی بر این خاکساران دگر از این شیری
دقیق اگر کنای روی زنبوره زار عوض بران مشو و نه از شوره بر خوری گفته اند صبیرت بهاری
نیرانه خوبند و عیار زر [illegible] طریق صد دانه و ریاست خرقی حجت مکتب بیان بود تعلیم [illegible] دهد
مقتدیان به و مسجد و محراب تهی زاهدان به و باتجه هزار دانه او درس [illegible] کند
و صحبت بکار آید و ذائقه شیرین دارد و هر حیدر قانع [illegible] نباشد هر آهنی نقره نکند
غیری اگر نشنید بر صدر کنندی مسند نفر بقدم او معتبر نشود و در شیخ تکسیر را جاهی رتبت
بیهنه جاه و منصب از و مختصر نشود [illegible] قدرت یار کن صدق
یار بستان کبر و طالب دینار عاشق دیدار نیست [illegible] طالب فطرت
الفیر ان طرفه و تو دعوی ارادت ایشان کنی اگر عجب بوده واین [illegible] اصحاب الان
فقر ارباب محراب [illegible] نمناک دارند و [illegible] تو تا [illegible]
وجامه [illegible] کرکه در لباس [illegible] طالب الصورت [illegible]
جا [illegible] زاد [illegible] نه قلب سلیم نه قالب مستقیم [illegible] دعوی ولایت [illegible]
و [illegible] اگر خرقه [illegible] عارف [illegible]
فیر

خیر همه بی ثواب است و تو احمق این بر کار رتبه روزگار جلاب درهم و دینار فاسق خرقه و دام وقار
گرنه سر لاتی کلاه داری کلاه سر [illegible] بود که صورت زینت را چه غازه [illegible] افزون
از آنچه بود که هر زرولیده دیدم در بادیه غربت [illegible] رفت و [illegible] زاهدان را بار
در کار است علمای اعلم [illegible] عابران [illegible] خواهند عالمان کار و [illegible] و خرقه [illegible]
زینت نشناسند همت عارفان راست و عاشق حالتند و طالب وصال [illegible] در حال
اگر کردیش فهم و تسلیم کردم و گفتم ای شیخ از کی [illegible] گفت از دیار مغرب گفتم رحمک الله [illegible]
مرا بیان که کرده دلالت [illegible] تو چه همت [illegible] خاطر این [illegible] کفتار [illegible]
است ان که نهان بودند [illegible] راه حق [illegible] قوی [illegible] از خلق گسسته تحقیق پیوسته
روزها در بیابان شبها در قیام بجز فقر قانع و بلقمه شاکر [illegible] عاشق یار کفتم هم دانستم
ولکن عشق و یار [illegible] در نقص [illegible] گفت نه در حجاب [illegible] در حق [illegible] هر که عاشق
خایف تر باشد [illegible] بر عکس کثرت خوف و محبت [illegible]
درویش این [illegible] ادب [illegible] که عاشق جانان [illegible] از خوف الله [illegible]
تو [illegible] عشق ناقص [illegible] الذین امنوا اشد حبا لله [illegible]
کی [illegible] ذکر الله وجلت قلوبهم [illegible] عاشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible] خوف [illegible] تقوی [illegible]
[illegible] صراط مستقیم است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
تمت بالخیر والصواب
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]